

نظریه‌ی شعر پدید

[حرف‌های احمد شاملو درباره‌ی شعر و شاعری]

گردآوری و تدوین: هیوا مسیح



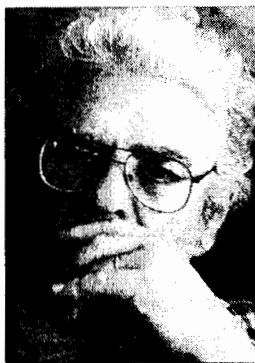
انتشارات سرزمین آهورا

| شعر ایران ۳۰ |

نظریه‌ی شعر سپید

[حرف‌های احمد شاملو درباره‌ی شعر و شاعری]

گردآوری و تدوین: هیوامسیح



انتشارات سرزمین اهورایی
WWW.AHOORAPRESS.COM

سرشماریه	: مسیح، ہوا، ۱۳۴۴ -
عنوان و نام پدیدآور	: نظریہ شعر سپید [حرف‌های احمد شاملو در بارہی شعر و شاعری] / گردآوری و تدوین ہوا مسیح
مشخصات نشر	: تہران، سرزمین اہورایی، ۱۳۹۷
مشخصات ظاہری	: ۲۰۲ ص. مصور: ۱۴/۵ × ۲۱/۵ م.م.
فروست	: شعر ایران ۲۰۱
شابک	: ۹۷۸-۶۰۰-۹۸۸۲۰۰۸۳
وضعیت فهرست نویسی	: فیبا
موضوع	: شاملو، احمد، ۱۳۰۲ - ۱۳۷۹ — نقد و تفسیر
موضوع	: Shamlu, Ahmad — Criticism and interpretation
موضوع	: شعر سپید — قرن ۱۴ — تاریخ و نقد
موضوع	: Blank verse — 20th century — History and criticism
ردہ بندی کنگرہ	: PIR۸۱۱۴ / الف ۸۵ ی ۱۳۹۷ ۸۷
ردہ بندی دیوبی	: ۴۲/۱ ق ۸
نماریہ کتابشناسی ملی	: ۵۱۳۳۴۷۵

[ہیوا امسییہ ح]		نظریہ ی شعر سپید		
شعرا ایران	تیراژ ۵۰۰ جلد	انتشارات سرزمین اہورا		
خدمات فنی	سی	مدیر هنری و طراح گرافیک		
کانون تبلیغاتی اہورا		قیمت: ۲۵۰۰۰۰ ریال	چاپ و صحافی خانہ ی چاپ اہورا	بہار ۱۳۹۷
انتشارات سرزمین اہورایی		دفتر مرکزی: ۲۲۸۶۶۵۹	۲۲۸۶۶۵۸	پخش: ۲۲۸۲۰۱۱
WWW.AHOORAPRESS.COM		INFO@AHOORAPRESS.COM		نوبت چاپ اول

آسان نیست شاملو بودن و شاملو ماندن
این را آیدای بزرگوار می گوید
و نیز آسان نیست آیدا شدن و آیدا بودن و ماندن.
کتاب نظریه‌ی شعر سپید برای او
که بی‌یاری و پشتیبانی بی‌دریغ‌اش این کار دشوار آسان نمی‌شد.

فهرست مطالب

فهرست اول

۲۳	پیش‌گفتار: چیزی چنان‌که باید.....
۵۳	سال‌شمار زندگی و آثار احمد شاملو.....
۶۹	شاملو از زبان شاملو.....
۹۱	درباره‌ی نیما و دیگران.....
۱۰۳	آغاز جداسری.....
۱۱۹	شعر و نثر.....
۱۲۵	شعر سپید و مسائل پیرامون‌اش.....
۱۴۷	مسائل شعر و جامعه.....
۱۵۷	پاسخ به نو‌شاعران.....
۲۶۱	افزوده‌ها.....
۲۹۷	حرف آخر.....
۲۹۹	منابع.....

فهرست دوم

۹۱	درباره‌ی نیما و دیگران.....
	۱. موسیقی طبیعی
	۲. نیما مظهر حرمت
	۳. فرهنگ شعری
	۴. نیما سرمشقی جز خود نداشت

۵. عدم توفیق نیما
۶. سرودن منظومه‌ها
۷. دشمنی نیما با خودش
۸. عروض دست‌وپاگیر نیمایی
۹. وزن و نفس شعر
۱۰. تقلیدِ خوب و بد معنی ندارد
۱۱. خواب چندساله
۱۲. نخستین دیدار، ضربه‌ی بیدارکننده
۱۳. هوای تازه و خشم نیما
۱۴. نیما، بینش شاعرانه و شعر جهان
۱۵. پنجره‌ی اصلی را نیما گشود
۱۶. بهار و نیما
۱۷. زبان فارسی
۱۸. شعر فروغ
۱۹. رهی معیری
۲۰. ایرج میرزا
۲۱. اخوان

آغاز جداسری ۱۰۳

۱. مشکل اساسی شعر ما
۲. ناظم حکمت و سرنخ
۳. موسیقی شعر

۴. وزن الحاقی
۵. اهمیت دادن به وزن
۶. زبان زیرسلطه‌ی وزن
۷. لیویزیس
۸. نسبی کردن مطلق
۹. بی حرمتی به زبان
۱۰. شعر نو
۱۱. شاگردان نیما
۱۲. وزن سخن گفتن، طبیعت کلام
۱۳. خواجه نصیر توسی و شعر
۱۴. خواجه نصیر توسی و مخاطب
۱۵. سیمین بهبهانی و وزن شعر شاملو
۱۶. توطئه‌ی سکوت
۱۷. شمس قیس و توسی
۱۸. پایان وزن نیمایی
۱۹. خط کشیدن بر عروض
۲۰. راه‌های تعهد و شعر امروز
۲۱. پریدن از ناقوس به شاه هارلم
۲۲. در نیما متحجر می شدم که الوار را یافتم
۲۳. تعریف همه چیز
۲۴. محدود ماندن، مضمون‌سازی و شعر تجملی و تشریفاتی
۲۵. لحن

۲۶. چاپ شعر آزاد

شعر و نثر ۱۱۹

۱. شعر و نثر
۲. شیوه‌ی تحریر، امکانی زبانی
۳. پدران ما و شعر
۴. ادبیات و شعر
۵. منطق شاعرانه
۶. وزن خارجی
۷. وزن، سبب انحراف ذهن
۸. شعر و جغرافیای فرهنگ بشری

شعر سپید و مسائل پیرامونش ۱۲۵

* نامگذاری شعر سپید و ماجرای آن

۱. شعر سپید، شاید رقصی
۲. نوعی از شعر
۳. انحطاط روان شاعر
۴. محرومیت شعر سپید
۵. تقطیع سطرها
۶. سرودن، بی‌هیچ‌الگویی
۷. شعر سپید در حد معجزه
۸. شعر در دو صورت زاده می‌شود

۹. تعادل در شعر
۱۰. شعر یک حادثه است
۱۱. کلمه شیء است
۱۲. جهان شاعر
۱۳. تناسب محتوا و محتوی
۱۴. نوآوری
۱۵. زبان فارسی نمی‌دانند
۱۶. شعر را باید آموخت
۱۷. شاعر باید آزاد باشد
۱۸. پیشش شاعرانه
۱۹. مکاشفه
۲۰. راه تازه
۲۱. امتیاز شاعران معاصر
۲۲. گرفتاری شعر کهن
۲۳. راز ماندگاری
۲۴. من در شصت و شش سالگی
۲۵. چاپ اشعار خام
۲۶. مقلد
۲۷. غرقاب موج
۲۸. شاعر بودن
۲۹. تعریفی برای شعر
۳۰. عروض و شعریت

۳۱. تعریف و شناخت شعر
۳۲. شعر به‌طور کلی
۳۳. شعر، آواز جان شاعر
۳۴. توقع من از شعر
۳۵. پرورش و تربیت
۳۶. حقیقت
۳۷. کاستی‌ها
۳۸. هدف شعر
۳۹. شاعران مدرن
۴۰. دوباره‌نویسی
۴۱. احساس شاعر بودن
۴۲. خلق شعر
۴۳. راه مواجهه با شعر
۴۴. زبان فارسی معبد قدسی
۴۵. موج‌ها و نسل‌بازی‌ها
۴۶. اثرگذاری
۴۷. نگرانی بی‌مورد
۴۸. نقد شعر امروز
۴۹. تناسب آوایی کلمات
۵۰. دام لتریسیم
۵۱. امکانات گوناگون
۵۲. تکنیک، صیقل‌دهنده‌ی بیان

۵۳. شعرهای لورکا و وزن شعر

۵۴. روی شانه‌ی گول‌ها

مسائل شعر و جامعه ۱۴۷

۱. آرمان هنر

۲. برخورد با شعر

۳. شاعر جوان، شیبه‌ی لنگه کفش

۴. میراث گذشته و فرهنگ ملی

۵. تابو

۶. رهایی از منجلاپ

۷. لطمه به زبان فارسی

۸. تغییر

۹. شعر فرزند اقتضاست

۱۰. آخرین شعر شاعر

۱۱. راه خودم را رفته‌ام

۱۲. شعر عاجز

۱۳. حرکت

۱۴. کمی از حافظه

۱۵. ماهنامه‌ی سخن

۱۶. زبان فارسی و عربی

۱۷. جریان

۱۸. خوشه

۱۹. مسالهی آزادی
۲۰. ناشناخته‌ماندن شعر معاصر
۲۱. دوالیسم
۲۲. نفرت از انسان
۲۳. معرفت و تمیز سکنجبین از کج‌بیل
۲۴. خواندن شعر
۲۵. آینده
۲۶. ایده‌تولوژی و تقسیم ما
۲۷. همه‌ی ریشه‌های من

پاسخ به نوشاعران ۱۵۷

۱. محبت، شرط رستگاری انسان
۲. استعدادهای نامکشوف
۳. دوست یا دشمن من!
۴. خروس زری، پیرهن پری
۵. شاعر ناکام و ماجرای پنجاه سال شعر فارسی
۶. دست‌هایی که پیش می‌آیند
۷. روشنفکرنمایی
۸. عقده‌ی حقارت
۹. هشدار
۱۰. یالانچی‌ها در هنر
۱۱. کلمه، خون شاعر و دنیایی که در آن زندگی می‌کنیم

۱۲. سواد فارسی
۱۳. استقلال
۱۴. استعداد مطلق به معنی نبوغ، حرف مفت است
۱۵. شعار
۱۶. زیبایی صرف مفید نیست
۱۷. کدخدایی جوشقان
۱۸. خروس بی محل
۱۹. فرض کنید اصلاً فارسی نمی‌دانید
۲۰. شعر پیچیده، فریبنده است
۲۱. لغزش‌های زبانی
۲۲. دوری از مردم
۲۳. شکل بصری شعر
۲۴. آسان‌گیری
۲۵. نوشتن به خاطر نوشتن
۲۶. می‌باشد، می‌نماید
۲۷. طبیعت انسان
۲۸. انگیزه
۲۹. کار شعر
۳۰. نبوغ و تمرین
۳۱. بنویسید و پیش بروید
۳۲. زنده ماندن در یکدیگر
۳۳. تشویق و ترغیب

۳۴. شاعران فردا
۳۵. تجربه‌ی دیگران
۳۶. منتقد، متخصص علم تشریح
۳۷. سطح زبان
۳۸. زبان وسیله‌ی کار شاعر
۳۹. بدعت‌ها و بدایع نیما
۴۰. منطق شاعرانه و بافت کلام
۴۱. درک شعر
۴۲. خودپسندی و سلیقه
۴۳. درخشان‌ترین دوره‌ی شعر
۴۴. زبان ساده
۴۵. ضربه‌خوردن
۴۶. دلتای ناامیدی
۴۷. برای آزادی
۴۸. شعرخوانی
۴۹. چیزهایی که دیگران نگفته‌اند
۵۰. خط فکری
۵۱. ضوابط شعر
۵۲. سلاح طنز
۵۳. نویسنده‌ی خوب
۵۴. نوشتن
۵۵. زبان گفتار و نوشتار

- ۵۶ . زبان روشنفکران
- ۵۷ . قضاوت، کلمه، شعر
- ۵۸ . کلمه، ماده‌ی خام
- ۵۹ . فریادهای صداقت
- ۶۰ . تعبیر غلط - تجربه‌های ناقص
- ۶۱ . از دهلی نو
- ۶۲ . دوستی
- ۶۳ . محیطی که تو را می‌کاود
- ۶۴ . بیان تولد
- ۶۵ . ابتدای کار
- ۶۶ . تجربه و چشم بینا - لوازم شاعر
- ۶۷ . شاعران، پاسداران زبان
- ۶۸ . شعر روایت نیست
- ۶۹ . اثر تقلبی
- ۷۰ . قناعت نکنید
- ۷۱ . فرمالیسم وحشتناک
- ۷۲ . هنوز باید بخوانید
- ۷۳ . سرسری کار می‌کنید
- ۷۴ . نوول در شعر
- ۷۵ . تلاش برای وسایل بیان
- ۷۶ . انتخاب
- ۷۷ . توارد، تقلید

۷۸. آنان خود نیز می‌دانند
۷۹. نخستین قطعات و آینده
۸۰. کار یک شاعر
۸۱. کلمات بی‌گناه
۸۲. حرف‌های دهن‌پرکن
۸۳. قصه‌ی عشق برای دیپلمه‌ها
۸۴. حدیث نفس
۸۵. نامه‌ی یک روشنفکر
۸۶. دخل و تصرف در زبان
۸۷. مطالعه‌ی انتقادی
۸۸. قوانین و قواعد هنری
۸۹. کنارهم‌چیدن کلمات
۹۰. وزن در ذات شعر
۹۱. خواندن، تجربه‌ی دیگران
۹۲. درویش مسلکی الکساندر پوپ
۹۳. تجربه و تکنیک
۹۴. برای خودنوشتن
۹۵. زبان شعر و معمای زبان
۹۶. شعار، شعار است
۹۷. مفهوم شاعرانه
۹۸. اشباه
۹۹. شاعر، قاضی عادل خود

۱۰۰. بیان احساس، چه گفتن و چگونه گفتن!
۱۰۱. زبانی که به کار گرفته‌اید، زبان فارسی نیست
۱۰۲. شبیه دیگران شدن
۱۰۳. مسئولیت هنرمند
۱۰۴. کلاه گذاشتن بر سر خواننده
۱۰۵. مقایسه
۱۰۶. خارج از «من»
۱۰۷. شاهنامه، تکنیک، وزن
۱۰۸. شناسایی شعر
۱۰۹. ابتدا کلمه بود - پوسته زبان شاملو
۱۱۰. فردوسی، و جست‌وجوی قدرت او
۱۱۱. درک زیبایی و چوپان سولقانی
۱۱۲. گدای خوش‌خوان
۱۱۳. تورات و شعر من
۱۱۴. خانه‌ساختن
۱۱۵. نقد و نظر
۱۱۶. چاپ اولین اثر

افزوده‌ها ۲۶۱

۱. شعر اثر مستقیم زندگی
۲. شعر منطقی
۳. آدرس شعر

۴. صنعت در شعر
۵. شعر خودم
۶. منطق شعر
۷. مردم
۸. آرمان اجتماعی
۹. کدام اثر
۱۰. منطق و معنا
۱۱. شعر یافته‌شده
۱۲. شعر خاموش
۱۳. تسلط بر زبان
۱۴. شعرشناسی
۱۵. شعر خالص و مدرن
۱۶. موفقیت شعر معاصر
۱۷. ضعف زبان
۱۸. اوزان عروضی
۱۹. شعر سپید
۲۰. شعر نو و سپید
۲۱. شاعری
۲۲. تمثیل
۲۳. زبان فارسی
۲۴. شرایط خلق شعر
۲۵. شعر موج نو

۲۶. تأثیرپذیری از دیگر شاعران
۲۷. تأثیر از نثر قرن پنجم و هفتم
۲۸. شعر عبارت است از
۲۹. انگیزه سرودن شعر
۳۰. الزام رسالت هنرمند
۳۱. الزام مسؤولیت شاعر
۳۲. قافیه در شعر
۳۳. چرایی پرداختن به شعر محاوره و دست کشیدن از آن
۳۴. عشق به زبان فارسی
۳۵. وحشت از شعر سفید
۳۶. من به شعر دست یافته‌ام
۳۷. شعر سفید بی‌عار و درد
۳۸. شعر دهه چهل
۳۹. تعهد و شعر اجتماعی
۴۰. منطقی هنری و منطقی ریاضی
۴۱. نه وزن از بین رفته و نه قافیه
۴۲. درباره‌ی نیما، فروغ، ساعدی، هدایت
۴۳. ادبیات و شعر
۴۴. منطقی شاعرانه
۴۵. وزن و قافیه و تعجب نیما یوشیج
۴۶. ترانه و چیستان
۴۷. نیما در مسیر مخالف

۴۸. تجربه‌ی زبانی

حرف آخر ۲۹۷

۱. شعر در باطن من

۲. برای سرودن تصمیم نمی‌گیرم

۳. شعر، جز فریادی نیست

پیش‌گفتار

چیزی چنان که باید

در خود می‌اندیشم، شعر پیشنهادی است برای انسان که می‌تواند با آن به شیوه‌ی جدیدی از مکاشفه، اندیشه و اندیشیدن دست یابد، تا به «شناخت» برسد. از این منظر و از آن‌جا که سرودن شعر، هم‌چون فکر کردن و عبادت، یک عمل فردی است، دست یافتن به کلیدها و رمز و رازهای شعر سخت دشوار می‌نماید. مگر به مدد صرف وقت، دقت و تلاشی بی‌وقفه در مسیر تجربه‌های انسانی، تجربه‌های اندیشیدن، سرایش و البته درست خواندن؛ برای شاعر و مخاطب هر شعر. چرا که شعر در حالت درونی، برای شاعر - که در او تولید می‌شود - «چیزی» است، و در حالت بیرونی برای مخاطب - که در او بازتولید می‌شود - «چیزی» دیگر است.

به‌راستی شعر چیست که روزگاری دور در قرن‌های دور، در خود و با خود چیزی داشت که به هیچ تعریف خاصی تن نمی‌داد، مگر به زور فرمان مدرسه و دانشگاه و مکتب‌خانه‌های شمس قیسی. و هنوز هم به‌هیچ تعریف خاصی تن نمی‌دهد، مگر به زور فرمان تئوری نقد و نظر امروزی و هر روزی که شاید در فردا نیز باشد. از آن‌جا که «انسان» همواره و همواره برای حرکتش در طول زندگی نیازمند دستاویزی، بهانه‌ای، کلیدی و ابزاری بوده تا با آن به

مقابله با نیمه پوچی جهان برخیزد؛ و اگر بپذیریم که هنر، در همه‌ی ابعادش بر آن است تا انسان در بند خود و جهان را آزاد کند، شعر یکی از پیچیده‌ترین و پررمز و رازترین هنرهاست که در بنیاد خود، رهایی و آزادی را آرزو می‌کند و قصدش آن است که هر بار، هر سال، هر قرن، حرمت از دست رفته را به انسان بازگرداند. پس به ناگزیر علی‌رغم همه‌ی گریزپایی‌اش، باید که به شناخته‌شدن تن دهد؛ تا آدمی با کشف جوهره‌ی شعر به «شناخت» برسد. آن‌گاه که به شناخت رسیدیم، هر کس با خود چیزی از شعر را همراه می‌برد تا به رهایی برسد. هر چند که رهایی و آزادی برای بشر در این عصر، شبیه یک پندار دور می‌نماید، اما نه شاعران و نه دوستداران واقعی شعر، هرگز ناامید نمی‌شوند. زیرا آن‌ها حتی علیه پندارهای خود نیز قیام می‌کنند. و حالا:

قرن‌هاست که از تعریف اکابری شمس قیس می‌گذرد.
قرن‌هاست که از اساس الاقتباس خواجه نصیر توسی می‌گذرد.
حالا قرن‌هاست که از فن شعر ارستو و چهار مقاله نظامی
عروضی می‌گذرد.

سال‌های زیادی است که از انتشار حرف‌های همسایه نیما
یوشیج بزرگ می‌گذرد.

سال‌های زیادی است که از انتشار ارزش احساسات و
تعریف و تبصره نیمای بزرگ می‌گذرد.

سال‌هاست که از انتشار چند نامه به شاعری جوان اثر راینر
ماریا ریلکه می‌گذرد.

و شعر تا مرزهای جدید پیش آمده است و باز هم می‌گذرد.

اما به راستی جغرافیای شعر فارسی در کجاست؟ خاصه شعر نوی فارسی که به درستی «شعر امروز» ش خواندند. در این جغرافیا دو شهر بزرگ شعر بنا شده است که هم چنان شبانه‌های این جهان، چراغهایشان از دور سوسو می‌زند و از نزدیک می‌درخشد. در شبانه‌های ناامیدی این جهان و روزهای ظلمت این جهان، آن دو شهر در کجای این جغرافیا بنا شده‌اند و آیا ما امروزی‌ها، کوجه پس کوجه‌های این دو شهر را به درستی می‌شناسیم؟ سخن از دو شهر بزرگ شعر امروز نیما یوشیج و احمد شاملوست. و از خودمان می‌پرسیم به راستی این دو شهر شگفت، از کجای این جغرافیای بزرگ سر برآورده‌اند؟

بازگشت به گذشته‌ی خیلی دور برای پاسخ دادن به سؤالات بیهوده است، چه در حوزه‌ی تجربه و چه در حوزه‌ی نقد نظر و تئوری. زیرا مسائل امروز ما به کلی با مسائل دیروز فرق کرده است. اما همین نکته بس که شعر از نمی‌دانم کجای جاده‌ای در این جغرافیای بزرگ آغاز می‌شود، یعنی در خودش و در زبان. و با هزار و صد سال تجربه‌ی عینی و تثبیت در چند قالب کلاسیک: «غزل، قصیده، مثنوی، دوبیتی، رباعی...» کاخ عظیم شعر فارسی را پی می‌ریزد. که اگر این بناهای عظیم نبود، امروز نمی‌توانستیم حتا از نیما یا شاملو حرف بزنیم.

آنچه در پشت سر ما ایستاده امپراتوری زبان، شعر و ادبیات فارسی است که بی‌شک امروز فقط یک «سنت» فکری فرهنگی است، با مشخصه‌ها و مسائل و ویژگی‌های خاص خود و روزگاران

گذشته. و درست به اعتبار سنت «در معنای کلاسیک» شدن است که می‌تواند در امروز نیز ادامه یابد و گرنه می‌مرد. هم‌چنان که حافظ یک سنت بزرگ و متعالی در غزل با رویکردی انتقادی است. همان‌طور که مولوی یک سنت بزرگ و متعالی اندیشه در مثنوی است. همان‌طور که نیما یک سنت بزرگ، نو و متعالی در شعر امروز [شعر آزاد] و همان‌طور که شاملو یک سنت جدید در شعر امروز [شعر سپید] است.

اما باز هر بار سؤالی گریبان ما را می‌گیرد، این‌که آیا به‌راستی چه‌قدر درباره‌ی شعر امروز می‌دانیم. آیا همه‌ی سؤال‌هایمان را پرسیده‌ایم، آیا به همه سؤال‌هایمان پاسخ داده‌اند؟ خوب که به پشت سر کمی نزدیک تا نیما نگاهی می‌اندازیم، می‌بینیم تنها نیما در این باره برایمان حرف زده است و چه کم. هنوز سؤال‌های ما از نیما تمام نشده است که با غول بزرگی چون شاملو روبه‌رو می‌شویم و آیا شاملو که سنگ بنای جدیدی همسو با نیما در شعر فارسی پی‌ریخت، به سؤال‌های ما پاسخ داده است؟ آیا شعر او، حضور او و اندیشه او هنوز هم قادر است به سؤالات ما پاسخ بدهد؟

پیش از رسیدن به پاسخ‌هایمان، باید که از مسیری در این جغرافیای بزرگ عبور کنیم. اما حتا یک لحظه هم فکر نکنید که برای «توجیه» ضرورت انقلاب نیما و شاملو، قرار است گردن «سنت شعر دیروز فارسی» را در کنار جوی روان زبان فارسی و شعر امروز بپریم. که در این باره بسیار نوشته‌اند. اما این نوشته بر آن است، نقطه‌ی دیگری را به اشاره‌ای نشان دهد که شعر دیروز فارسی در

آنجا جان سپرده است. جسد شعر دیروز فارسی در تکرار قالب‌های آن و در دیوان‌های مهم قرن‌های دور نیافتاده است، بلکه درست در درخشان‌ترین دوره‌ی تاریخ سیاسی ایران، به گوشه‌ای افتاده و البته آن هم به دست روشنفکرترین‌های آن عصر؛ یعنی دوره‌ی مشروطه. اگر کسی در پی قبر شعر دیروز فارسی است، آن را در عصر مشروطه و ادامه‌ی آن خواهد یافت. و درست چنین عصری است که ظهور نیما و سپس شاملو را هم چون حضوری مقدر رقم می‌زند.

شعر دوره‌ی مشروطه به راستی نشان‌دهنده‌ی این تعریف نخ‌نما است که: «هر چیز موزون و مقفلاً شعر است» و نشان می‌دهد که دستگاه زبان شعر و قالب‌های عروضی آن به هیچ‌وجه پاسخگوی نیازهای «زمان و زبان» روزگار در راه نیست؛ خاصه به اعتبار تعریف جدید و تلقی جدیدی که از شعر به دست آورده‌ایم.

چرا که آن شعر، تا گردن در گنداب تکرار و فرسودگی در بیان و شکل فرو رفته بود. این مرگ اول است. مرگ دوم به بن‌بست رسیدن شعر دوره‌ی دوم، یعنی تا قبل از نیما است. زیرا بسیاری از شاعران آن عصر، به‌نظم کشیدن نظریه‌های سیاسی / مسائل سیاسی / اجتماعی / مسائل روزمره‌ی سطحی و حزبی را از بیخ و بن با شعر عوضی گرفته بودند. تا آنجا که شعر را در «قالب‌های شاهکار!» خود یعنی «مدح» دیگران یا ذم دیگران به قتل رساندند.

ورق می‌زنیم دیروز نزدیک را: افتخار بزرگی «شاعر» آن روز که استادش می‌خواندند - استادی تا بیخ و بن قجری «ایرج میرزا» - پاسخ به نظم خزعلی دیگر چون نوشته‌ی خود بود که از سوی

«ناشعر» استاد بزرگتری چون عارف قزوینی در مشهد بیان شد.
استاد شاعر! در دفاع از حیثیت قجری مشکوک خود می‌فرماید:

بگو آن عامی عارف‌نما را که گم کردی تو سوراخ دعا را
شنیدم در تأثر باغ ملی برون انداختی حمق جبلی
نمود اندر تماشاخانه عام ز اندامت خریّت عرض اندام

و از این «ناشعر»ها که در دیوان‌ها و دفترهای آن دوره موجود است و هم در بهترین سند موجود، کتاب ارزشمند و پندآموز از صبا تا نیما دکتر آریان‌پور. از سرآمدان محترم نیز، که داستان‌های کوتاه‌اش را به نظم درآورده، آن بانوی محترمه پروین، که «اختر چرخ ادب»! فارسی است. اگرچه در آن زمان او یکی یگانه بود.

و آن دیگری از هزاران دیگری که همه‌چیز را با همه‌چیز و همه‌چیز را با شعر عوضی گرفته بود:

این چه شوریست! این چه شیدایی ست

این چه عشقی ست، این چه رسوایی ست

این چه دیوانگی ست من کردم؟

این چه دل‌بستگی به دنیایی ست^۱

و از آن استاد تبریزی — که حیدربابایش برای هفت جد شعر فولکلور ایران [در زبان آذری] کافی است و گوهری است درخشان.

«قاضی رند به نیشابوری

که خدایش جزای خیر دهاد

۱. ای شمع‌ها بسوزید - معینی کرمانشاهی - کتابخانه سنایی.

«شعر مدحی»^۲ که خواست گفتم و دید

پوستینی که وعده کرد، نداد.

و هم ایشان — در تجربه‌های جدید — به دلیل دوستی با نیما

وقتی شعر نو می‌سرایند می‌فرمایند:

«آن یکی پهلو قلمبیده! چه خوب

شاید او هم کُلیه‌های من؟ صحیح!

ساز و چنگم در کجا افتاده‌اند؟

کُنده سنگینی! که زورش می‌رسد.

...

دختره با برق چشمان سیاه

یکه خوردم راستی

عین آن یاروی هفده قرن پیش

آن‌که در تابوت قیصرها غنود

ها — صدایش در نیار — این هم بله»^۳

و استاد دیگری در سال ۱۳۲۸ فرموده‌اند:

آمد سحر و موسم کار است، بالام لای

خواب تو دگر باعث عار است، بالام لای

لای لای، بالام لای^۴

۲. به عبارت «شعر مدحی» دقت می‌کنیم نه! قرار بوده استاد شعر مدحی بسازد

و عوض‌اش پوستینی بگیرد، طرف به وعده عمل نمی‌کند و...

۳. شعر نیمایی اثر استاد شهریار به نام مومیایی.

۴. ابولقاسم لاهوتی، از صبا تا نیما، ص ۱۱۱.

و از روزنامه‌ی دموکرات مآب بهلول در سال‌های ۱۳۲۹:
گویند که دسته‌ای ز جُهال خواهند حکومت نظامی
تا مثل زمان شاه مخلوع این ملت بینوا تمامی
باشند اسیر دست شاهی چون آل علی به دست شاهی
این‌همه و آن‌همه که در دیوان‌ها سرودند، دیگر نمی‌توانست در
جغرافیای حتا کهن خود دوام آورد. پس وصله‌ای شد بر جایی از
تن غول قرن‌های شعر فارسی، حافظ بزرگ. وصله‌ای که باید و
عاقبت با نیما از تن آن بزرگ جدا می‌شد و با شاملو، هم شعرناب
حافظ نجات می‌یافت، هم آرزوی نیما برآورده می‌شد که شد. اما
این وصله‌ها کم نبود و نیست. این در حالی است که نیمای بزرگ
در سال ۱۳۰۹ «اندوهناک شب» را سروده بود:

«.. موجی رسیده فکر جهان را به هم زد

بر هر چه داشت هستی رنگ عدم زد

اندوهناک شب

با موی دلربایش بر جای او

میلش نه تا که ره سپرد

هیچش نه یک هوس که بخندد

تنها نشسته در کشش این شب دراز

و ز چشم اشک خود سترد

او از نبود گم‌شدگان

افسوس می‌خورد.»

که تازه این مثال خوبی نیست. وقتی آن بزرگ در ۲۷ آذر ۱۳۲۰ «آی
آدم‌ها» را می‌سراید، تو گویی به‌جای همه‌ی روشنفکران مشروطه و

پس از آن، مؤثرتر از همه‌ی شعارها و روزنامه‌هایشان سخن گفت:

«آی آدم‌ها که بر ساحل نشسته شاد و خندانید

یک نفر در آب دارد می‌سپارد جان

یک نفر دارد دست و پای دائم می‌زند

روی این دریای تند و تیره و سنگین که می‌دانید

آن زمان که مست هستید

...

آن زمان که پیش خود بیهوده پندارید

که گرفتستید دست ناتوان را»

از این نمونه آشکارا بوی نجات زبان فارسی و شعر فارسی می‌آید. شما خوب می‌دانید از چه چیزی می‌گویم. نجات زبان نه فقط از دست قالب‌های هزار و صدساله، بلکه از دست ایدئولوژی‌ها؛ از دست پندارها و قصدهای ازپیش‌تعیین شده حزبی. چرا که خواست‌های انسانی مطرح‌شده در مثلاً به‌قول خودشان «اشعار» و به تعبیر امروزی نظم، خانه‌اش را پیش و بیش از آن‌که بر حقیقت شناخت و حقیقت خواست‌های انسان بنا کند، بر ایدئولوژی‌های گروهی خاص بنا کرده بود، بی‌آن‌که به زبان و سبک، به‌عنوان پیامبر ایده‌ها توجه کند. چرا که «همه‌ی ایدئولوژی‌ها در قالب سبک تجلی می‌یابند و بی‌توجهی به سبک، در شعر و هنر، در حقیقت بی‌توجهی به زبان است.» این بی‌توجهی خاصه در شعر دوره‌ی مشروطه تا نیما، به‌شدت احساس می‌شود. چرا که ایدئولوژی در پس این حرکت‌های «نظمی»، اساساً دارای گوهر دموکراتیک و نجات‌دهنده

نبود، بلکه دارای سازه‌ای حزبی و گروهی بود، که بیشتر جنبه سیاسی به خود می‌گرفت تا «شعر»ی که هدفش رهایی انسان از مسائل بنیادی و رهایی شعر و زبان از چنگ فرسودگی و تکرار است. چنان ایدئولوژی‌هایی هم پیش از این امتحان‌شان را در طول تاریخ پس داده بودند. آن‌ها نجات‌بخش نبودند و اساساً هدف و حتّاً توان رهایی شعر، انسان و ادبیات و هنر را نداشتند. حتّاً بزرگترین مکاتب فلسفی که طی سال‌ها و سال‌ها نیمی از کره‌ی زمینی را زیر سیطره خود گرفته بود، مثل مارکسیسم، «هنر را در تعریفی جزمی و توأمان با نگاه سیاسی قبول داشت». ادبیات، شعر و هنر باید که کارگری می‌شد و یا ابزاری برای انقلاب یا تداوم انقلاب. چنین تفکری را در تمام نحله‌های فکر سیاسی، ایدئولوژی‌ها زمانه می‌توان دید. به‌همین دلیل هنر و «شعر» از دست پدیدآوردگان واقعی خارج می‌شود و به‌دست ارباب گروهی می‌افتد با دفتر و دستک‌های عریض و طویل و سرمایه‌های تبلیغاتی عظیم که هدفش به‌جز هدف «ادبیات کارگری» و «ادبیات ایدئولوژیکی» آن هم در لایه‌های سیاسی صرف نیست. همین جاست که این سخن شاملو اعتبار مجدد می‌یابد:

«در جهانی که هیچ‌چیز تحت هیچ‌چیز نیست و در دنیای بی‌قانون که اداره و هدایتش به‌دست اوپاش و دیوانگان افتاده، هنر چیزی است در حد تنقلات و از آن امید نجات‌بخشیدن برنمی‌آید.»

تا چه رسد به این‌که ایدئولوژی را در قالب شعر و بهتر است بگوییم در قالب نظم آن هم به امید نجات خلق، به‌کار بگیرد. چنین